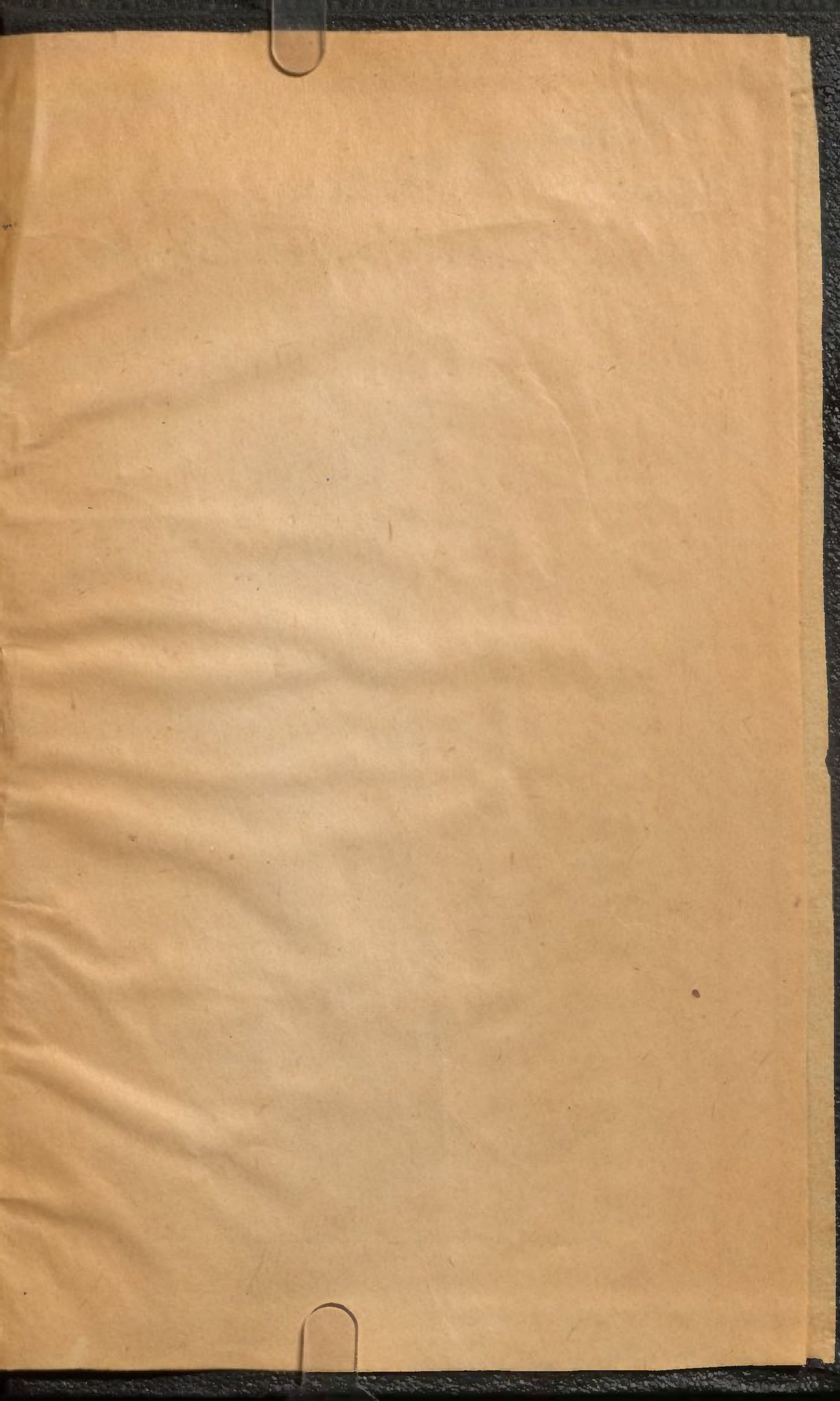
Majmū'a (collection)
(short tracts on magic & divination).



بسم الله الرحمن الرحیم

قیافه نامه چشم سبز مانند فیروزه و کبود مایل بزردی دلیل
اوصاف ذمیمه است اگر با وجود سبزی و کبودی نقطهای
سرخ یا سفید دارد صاحب ان چشم بدترین و مکایدترین
مردمان باشد حدقه که برجسته باشد و باقی چشم نشسته دلیل حماقت
است و چشم کوچک برجسته دلیل نادانی و شهوت پرستی است
چشم کوچک زود حرکت مژه زننده دلیل فریفتن و صفات
ناپسندیده است شکستن مژه ها و خشکیدن ان بی علتی دلیل مکر
و دروغ گفتن و حماقت است چشم لرزنده دلیل بدنیت چشم تر دا
دائمی دلیل جبن و دیوانگی است چشم احول دلیل لجاج است چشم
اعور شوم است اگر چه جمیع اعضا را اوصاف حمیده و یا ذمیمه دلالت
دارد ولیکن چشم از همه اعضا زیادت است دراز و تاریک دلیل

الله اکبر

سبکساریست وخفت عقل است بینی پهن دلیل [illegible]
فراخی سوراخ بینی دلیل حسد وغضب است بینی معتدل در بلندی و پستی
و فراخی و تنگی دلیل صحت دماغ و حس باطن است دهن فراخ دلیل
شجاعت است دهن تنگ دلیل جبن است لب سطبر دلیل
حماقت و طبع غلیظ است سرخی لب باریک دلیل فهم و لطافت است
سرخی لب نیکو است سفیدی لب بس زشت دندان کوچک و گشاده
دلیل ضعف بنیت است دندان دراز و بزرگ دلیل سرفتنه انگیز است دندان
با اعتدال دلیل راست گفتن است و دندان های کج و ناهموار دلیل مکر است
زنخ باریک دلیل سبکساری و خفت عقل است زنخ بسیار بزرگ
دلیل مکر است اعتدال زنخ دلیل عقل است محاسن کوسج دلیل کیاست
و زیرکی است محاسن گرد دلیل وقار و تمکین است محاسن بسیار
دراز دلیل قلت عقل است محاسن تنگ دلیل فهم و لطف طبع است
محاسن بسیار موی طبع غلیظ است موی جعد پسندیده است روی با
پرگوشت دلیل کاهل و جاهل است بسیاری گوشت روی دروغ
دلیل غلیظ طبع است روی که بر وی گوشت اندکی باشد دلیل
نیکورویی و فهم و اهتمام در کارهاست روی بسیار گرد دلیل

جهل است

جهالت است روی بسیار دراز دلیل بی شرمی است روی بسیار بزرگ
دلیل کاهلیست روی بسیار خورد دلیل مهارت و شکسار است
و چاپلوسی و اعتدال روی در بزرگی و کوچکی و درازی و گردی یا
بسیاری و اندکی گوشت دلیل افعال پسندیده است روی گشاده
دلیل خلق و نیکوییست روی ترش دلیل بدخلقی است روی ناهموار
زخم ابله دلیل ناهمواری و درشتی است اما سرخ کنارها روی امتلاء
سقیفه دلیل غضب و درشت خوییست گوشت بزرگ دلیل
تندی و تیزی و درازی عمر است گوشت خورد دلیل حقارت است
گوشت معتدل دلیل حفظ است صورتی که مانند صورت مستان باشد
دلیل سستی و غفلت صورتی که مانند صورت خشمناک باشد دلیل
غضب است صورتیکه مانند صورت خجل باشد دلیل شرمندگی است
قد بلند دلیل ساده فراخی و مبارکیست لیکن از غفلت خالی نبود
قد میانه دلیل حکمت و فطانت و اعتدال است در اوصاف باطنه
قد کوتاه دلیل کینه گرفتن و عداوت و فتنه انگیز است آواز
بلند دلیل شجاعت است آواز باریک و نرم دلیل جبن است
آواز صاف معتدل و بلندی و پستی دلیل با خلق حمیده است
آواز باخصه دلیل مکر است آواز سطبر دلیل بر خوردن است

اواز خوش دلیل قلت عقل است بزودی سخن گفتن دلیل تیز فهمی و
شتاب زدگی است بزودی بلند سخن گفتن دلیل شتاب زدگی و
بدخلقی و غضب است نفس دراز دلیل همت بلند است نفس کوتاه
دلیل ضعف باطن است گوش نرم دلیل قوت فهم و اطاعت طبع
است گوش سخت دلیل قوت تن و غلط طبع و ضعف فهم است
خنده دلیل مخالفت است و راضی باشد بقضا رضای مردم و خنده
بلند دلیل بی شرمی است خنده بلند نا مبالغه دلیل بی شرمی و سفاهت
است انم دلیل حیا و خلق نیکو است و دیر دیر سخن گفتن و حرکات
دیر دیر کردن دلیل فهم کننده و سرعت در سخن و باقی حرکات دلیل
فهم تیز و تشنگی است گردن کوتاه دلیل مکر و خیانت است گردن دراز
و باریک دلیل جبن و حماقت است و فریاد زدن گردن سطبر دلیل
حماقت و غضب است شکم کوچک دلیل قوت تن و مکر و غضب است
پشت خمیده دلیل خلق بد است پشت راست دلیل خلق نیکو است
کتف خمیده دلیل فکر و فطانت است کتف باریک دلیل قلت
عقل است کتف پهن دلیل حماقت است کتف معتدل دلیل
عقل نیکو است درازی ساق عطا و کرم و حب جاه است ساقهای
کوتاه دلیل شر انگیزی و جبن است ساقهای معتدل در کوتاهی و درازی

دلیل نیکی

دلیل شجاعت و سخاوت است انگشت دراز دلیل فهم تیز است انگشت
کوتاه دلیل فهم کند است کف و انگشتان نرم دلیل علامت ناخن
سفید نجابت مبارک و پسندیده است ناخنهای نیمه عیوب پسندیده نیست

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على رسوله سيدنا محمد وآله اجمعين اما بعد فاذا اردت
ان تعلم من الخصمين ايهما الغالب وايهما المغلوب
فاحسب اسم كل واحد على الانفراد بحساب الجمل
واسقط تسعة تسعة حتى يبقى تسعة او دونها واحفظ
باقي كل اسم على حدة ثم تطلب في الجدول غالب ومغلوب
يظهر لك ذلك ولا يتخلف ابدا واعلم ان
هذه القاعدة صحيحة مجربة اذا اردت امتحانها
فاحسب اسم موسى عليه السلام واسم فرعون
او اسم ابراهيم عليه السلام او اسم جالوت
او غير الى مثل ذلك تجده صحيحا على هذه القاعدة
لا يتخلف وقد كان ذو القرنين اذا اراد ان يحارب
ملكا من الملوك كان يحسب اسمه واسم ذلك الملك
فان راى نفسه غالبا حاربه عليه والا ارسل
هدايا جمع بعضهم من الشعراء هذه القاعدة

من الروح والافراد يسموا اسفلها

واكثرها عند الهالك غالب

ويغلب مطلوب اذا الروح اسود

وعند اسمو النور يغلب الطالب

تم الله اعلم بالصواب

كتاب قاعدهٔ غالب و مغلوب اول حساب ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰

س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰

ض ظ غ
۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰

واحد و تسعه ٩	واحد و سبعه ٧	واحد و خمسه ٥	واحد و ثلاثه ٣	واحد و واحد	اثنين و ثمانيه ٨	اثنين و سته ٦	اثنين و اربعه ٤	اثنين و اثنين
واحد تعليب تسعه	واحد تعليب سبعه	واحد تعليب خمسه	واحد تعليب ثلاثه	الطالب تعليب مطلوب	اثنين تعليب ثمانيه	اثنين تعليب سته	اثنين تعليب اربعه	مطلوب تعليب الطالب
واحد و ثمانيه ٨	واحد و سته ٦	واحد و اربعه ٤	واحد و اثنين	اثنين و تسعه ٩	اثنين و سبعه ٧	اثنين و خمسه ٥	اثنين و ثلاثه ٣	تسعه و ثلاثه
ثمانيه تعليب واحد	سته تعليب واحد	اربعه تعليب واحد	اثنين تعليب واحد	تسعه تعليب اثنين	سبعه تعليب اثنين	خمسه تعليب اثنين	ثلاثه تعليب اثنين	ثلاثه تعليب تسعه

نيلب سبعة ثلاثة	ثلاثة ٣ و سبعة ٧	نيلب ثلاثة ثمانية	ثلاثة ٣ و ثمانية ٨
نيلب خمسة ثلاثة	ثلاثة ٣ و خمسة ٥	نيلب ثلاثة ستة	ثلاثة ٣ و ستة ٦
نيلب المطلوب الطالب	ثلاثة ٣ و ثلاثة ٣	نيلب ثلاثة اربعة	ثلاثة ٣ و اربعة ٤
نيلب ثمانية اربعة	اربعة ٤ و ثمانية ٨	نيلب اربعة تسعة	اربعة ٤ و تسعة ٩
نيلب ستة اربعة	اربعة ٤ و ستة ٦	نيلب اربعة سبعة	اربعة ٤ و سبعة ٧
نيلب المطلوب المطلوب	اربعة ٤ و اربعة ٤	نيلب اربعة خمسة	اربعة ٤ و خمسة ٥
نيلب ثمانية خمسة	خمسة ٥ و ثمانية ٨	نيلب خمسة سبعة	خمسة ٥ و تسعة ٩
نيلب ستة خمسة	خمسة ٥ و ستة ٦	نيلب خمسة سبعة	خمسة ٥ و سبعة ٧
نيلب تسعة ستة	ستة ٦ و تسعة ٩	نيلب المطلوب الطالب	خمسة ٥ و خمسة ٥

نسبة ستة سبعة	ستة ٦ و سبعة ٧	نسبة ثمانية ستة	تسعة ٩ و ثمانية ٨
نسبة السبعة	أربعة و أربعة	نسبة الطالب المطلوب	خمسة و خمسة
نسبة متطابقة الاتحاد	سبعة ٧ و سبعة ٧	نسبة سبعة ثمانية	سبعة ٧ و ثمانية ٨
المطلوب نسبة الطالب	أربعة و ثمانية	لتو نسبة ثانية	أربعة و ثمانية
العلم بالصواب	وافق و اتم	نسبة متطابقة الاتحاد	تسعة ٩ و تسعة ٩
[illegible]	١٢ ١٣٠ ٢١ [illegible]	بيد [illegible]	[illegible]

یا رب کرا

بسم الله الرحمن الرحیم

در باب تعمیر کردن حویلی نو — جائیکه تجویز حویلی نماید اول یک سبو
پر آب در آنجا نگاه دارد که شب بماند صبح بر آن نظر کنند اگر
آب کم و یا زیاده نشده باشد مبارک است و بهتر است و اگر
بر عکس باشد نحس است نوعی دیگر گوی و مغاکی در آنجا بکاود
و گل را بیرون کنند باز همان گل را در آن پر کنند اگر زیاد آید سعد است
اگر کم آید بد است و اگر برابر ماند حکم میانه اوسط است
بدانکه در حویلی شش جای ساختن لازم است اول جای نشستن
و خواب کردن دوم جای طعام پختن سوم جای عبادت
کردن چهارم چاه آب ساختن پنجم مکان ضرور ششم غسل خانه کردن
ستر و پرده باشد بدانکه دیگدان طرف جنوب یا مشرق بهتر است

و اگر خانه در طرف جنوب متصل کرده مشرق یعنی الفنه باید روی قبله

و قطعی بشر حال السن و آن خانه [illegible] این [illegible] الاس را خانه مشرق رو به

مبارک است بنمید شکر و شن و این [illegible] راس الا خانه جنوب رو به [illegible]

بزرگ است این [illegible] و این [illegible] راس الا خانه شمال رو به مبارک است گر [illegible]

مبتلا باید [illegible] صحن خانه جانب مشرق رود دران خانه عیش و عشرت

بود [illegible] و اگر خانه جانب شمال رو به [illegible] خواهد [illegible] باشد

و اگر این خانه جانب جنوب [illegible] و اگر جانب جنوب [illegible] فقر [illegible]

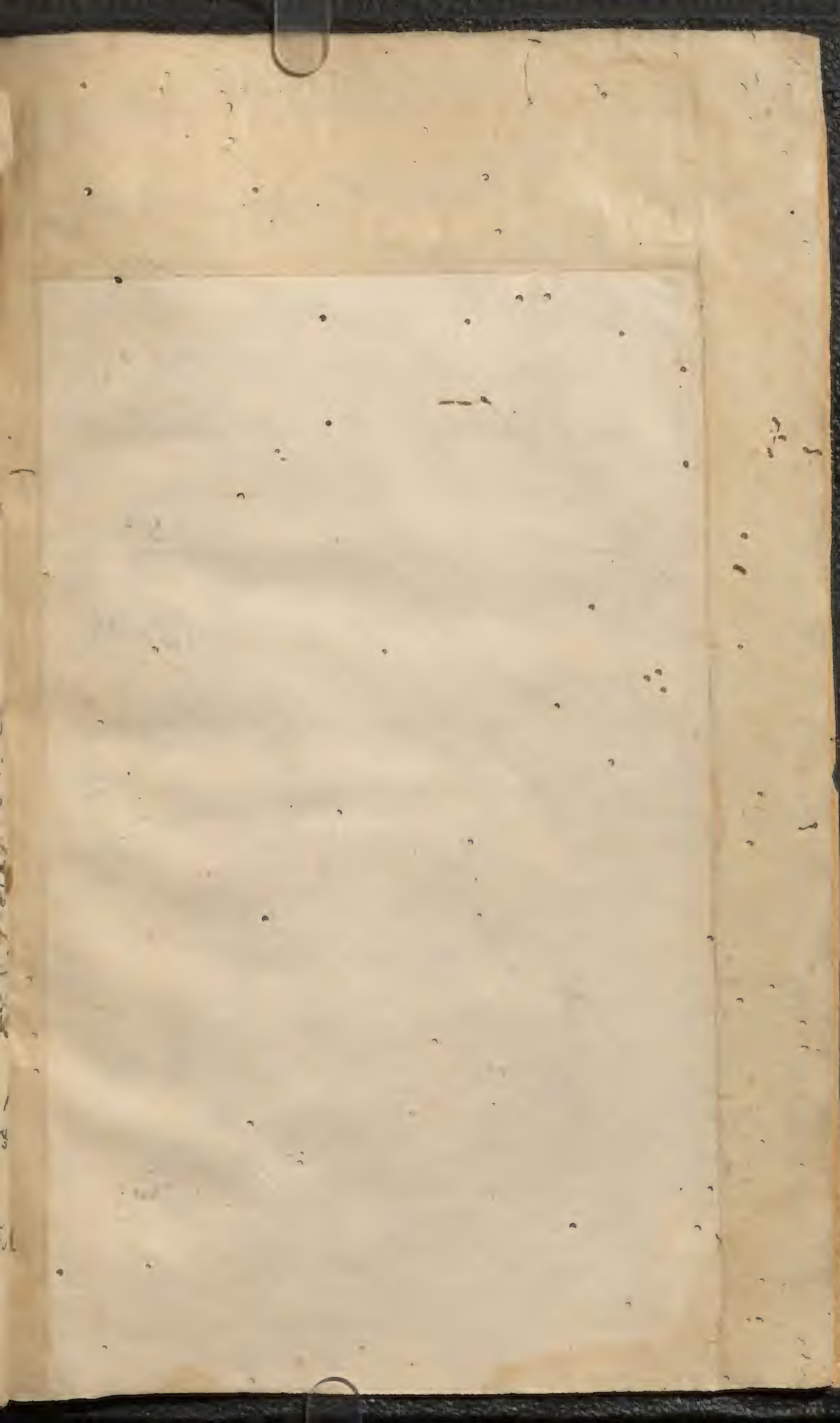
و اگر در خانه [illegible] یعنی در حوض [illegible] نحس [illegible] بد است

کذالک

[illegible]

در بیان بنای خانه اگر در ماه محرم خانه بنا کنند اگر عذری باشد و در ماه صفر مردم تلف شوند
و در ماه ربیع الاول مردم چیزان ببرند و در ربیع الآخر مال بسیار شود و در جمادی الاول مال و جان نقصان آرد
و در جمادی الثانی از جهت جنگ خصومت باشد و در ماه رجب سه تن تلف شوند و در شعبان مال زیاده گردد
و در رمضان خوف دزدان باشد و در ماه ذی القعده خوف آتش و در ماه ذی الحجه نیکو باشد و در آن خانه مال و روزی بسیار
آید و در باب جهت لعلی و اندوه بیش آید روز یکشنبه حالی از نیک است
روز دوشنبه قرض اداکردن روز سه شنبه مرگ شود روز چهارشنبه حاجت خانه صاحب کرده
روز پنجشنبه ... اندیشه تمام کرده روز جمعه ... حاجات باید روز شنبه
آتش خیزد و دیگر در ... که آن موافق حدیث معتبر است در بیان کلنگ
بر آوردن ... تا از جهت ... از رده ... از سر ماه در کار نیک
و آن ... جای جنوب است و در ماه ... جهت ... مغرب و
و جنوب ... سمت ... و در ... مشرق ... زدن
کلنگ است که در ماه که ... کلنگ زنند و کلنگ ...
که ... کلنگ ... سر مار ... که ... پاک کرده
تا ... سر مار باشد ... کلنگ ... کلنگ ... زنند
که بهتر باشد در حساب ... ستاره باید که ... زمین را
صاحب خانه از دست خود ... کنند ... الحمد

بیاموز کشند با الفتکان چرخ دهد اگر یک باشد در انخانه زر و مال بسیار کند
واگر دو باشد در انخانه موت و بیماری باشد واگر سه باشد خویش و خواهی بیند
واگر چهار باشد در انخانه بدیه بیشتر الله واگر پنج باشد در انخانه فرزند
و غلام بسیار گردد واگر شش باشد در انخانه خوف و خطر گردد عوض زمین بارده
و عوارض دانند چند چهار و یک و بیست شد ابر آن سه چند گردد که یکصد و بیست
یکصد بیاز ازان کم کنند آنچه باقی باشد یکصد و بیست وده شد مفتکان چرخ دالم
باقی سه باشد بسیار باک است شمار بیرون اگر بر لاله افتد نیک است
واگر بر اندر آید حکم او همچو داند واگر بر جم افتد بسیار بد است شمار
اندر جم لاله بر بر گری شمار باید موجب از شنه لهد آگه



صورت کسنای کل معانی معنی رسل الی سلام تحقیق امت رقعه ارسید آنکه دوای نوار رصورت معنی است که تعلق از صورت معنی نبت

اگر بعالم صور صورت نما صورت بنیود صورت بستان صورت ای این ممکن نیست حجاب معنی صورت بهر صورت

بر بستان صورت بدالله معنی سال بس صورت وصورت بستان معنی ابریس تحت صورت معنی معنی صورت در صورت معنی

می تواند بود وارباب حقیقت صورت عالم صورت معنی عالی صورت وج معنی تواند رسید که از امرات صورت معنی

طوماری و از معنی عالی احتیاط ارباب فقر صورت ربدی که نمود بهر صورت قد صورت معنی ال صورت بس معنی

گرود بد منقفا از صورت معنی رسید و معنی صورت بدان از برای صورت بستی باو از نوار معنی جو تا بعالم صورت

[illegible]

صورتیست عالم صورت است   نه معنی صورت حق بس آشکاراست   بر جبین صورتی نقش معانی است

لیکن [illegible] او اعتبار نیست   صورت خوبان که نام معانی است   معنی خوبان که صورت قرار است

خود خوبان که نام معانی است   تو نام معنی که صورت گذار است   این نام و خوبان معنی چو صورتی است

نه معنی عالم صورت گذار است   ز پرده بر معنی گران بر صورت است   بی معنی [illegible] صورت اسرار است

ای خوش معنی که تو نام و بر خوبان   بر صورت رسیدی تو هم چو ما نیست   ای معنی خوبان که نام و معانی است

پای کجی که صورت او آشکار است   خورشید معنی رویست و معنی چو صورتی   بر دیده او پدیدار است

زیاده عالم صورت صورت [illegible] عالم صور و جانور [illegible] نمای سلسله صورت صورت [illegible] ما فوق

صورت بیرون صورت نمایان صورت [illegible] محتجب بصورت [illegible] صورت [illegible] عالم اسرار

و از طریقه معنی [illegible] معنی [illegible] معنی و معنی [illegible] معنی [illegible] معنی

معنی [illegible] مانند معنی معنی معنی [illegible] و معنی [illegible] سواد والسلام تمام

رقعه در جواب [illegible]

[illegible] صورت [illegible] معنی [illegible] صورت [illegible]

[illegible] معنی [illegible] صورت [illegible] معنی [illegible] صورت [illegible]

[illegible] صورت [illegible] معانی [illegible] صورت [illegible]

[illegible] صورت [illegible] معنی [illegible]

معنی [illegible] شهنشاه ملک معالی در املاک صورت الهی اسم عملداری و صور الفاظ صورت [illegible]

و صورت و القت کشیدی معنی از صورت نقش بیت ... که ملک صورت صورت و [illegible]

مبیت

گیرد باین [illegible] نقدی در صورت بیجا ماند [illegible] صورت [illegible]

بحکم است مولوی جامی [illegible] صور [illegible] محجوب از صورت [illegible] مقصد معرفت

[illegible] معنی [illegible] کامل [illegible] است [illegible] که [illegible]

تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

وصلت اونا و اراده ... علیه صدقه

تحمید ... الملوک الذی ... در دولت ... ارزانی ...

در مایه ... ملوکان و خداوند ... خرد و ... در دولت ... عیان

گوار ... جهان ... و در ... افزون ... جهان ... افزون

به ... جهان ... الحمد ... دولت ... افزون ...

الوو ... والعز ... الملک ... در ... و در ... تحمید

خمی ... ارشخ ... الملک ... بهم ... الحمد ... در ...

تحمید ... العلم بالعون ... جهان ... ابد ...

تعوذ بالله ... و تحمید ... الصلح و ... جهان ... باقی

[illegible] ... ارزانی ... در ... الامور ...

و الملک ... و ... الاهور ...

الالفاظ ... ارزانی ... الاهور ...

اکرم ... [illegible]

المرحوم بالعون ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تقدیم ستایش علیمی که علم کاملش بر ابرار ضمیر آگاه است جل جلاله
پس از ترقیم محمدت محمدیی که دار الملک مقام محمودش تختگاه است صلی الله علیه و آله
احقر من عباد الله الحمید معین الدین جامی بن شیخ عبد المجید از انظار صاحب دلان
اهل نظر که از کرم و فضل عالم السر و الخفیات دانای سرائر ما فی الضمائر و منظوران
اولی الابصار اند این ابیات نامی مشتمل بر اشتمار و یک یک اسمای سابق یک یک
داخل صحیفه اولی است میگذراند و التماس آن دارد که اگر کسی اسمی از اسما و اشیا
در دل بگیرد از وی باید پرسید که در ذیل کدام حرف مندرج است و باز استفسار باید نمود
همان اسم را در صحیفه اخری دریافته بفرماید که در ضمن کدام حرف مندرج بعد از آن هر دو حرف
که موجب شان آن اسم حاصل شود یکجا که بهندسه دو حرف را الحساب حمل بکر دو در ابیات بعینه
بر سر هر بیتی که همان بهر دو سه اند یکجا دریابد به نامی و هر حرفی از آن نشسته

و سلم
صاحب دلان
و منظوران
یک یک
اسما و اشیا
در ابیات

در دل خود پنهان داشته باشد از آن بیت ظاهر خواهد شد
والله اعلم بالصواب و این نسخهٔ گرامی که از میامن حلول رایات فیروزی آیات
و برکات نزول سرادقات سپهر سای حضرت پادشاه عرش بارگاه دین پناه
ابوالظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی که ذات
قدسی صفاتش مظهر فتح و ظفر سرمدی محیی دین متین و ملت محمدی اورنگ
سریر دین گوهر افسر بهادری جهاندار عالمگیر لسان بخشش اندک ندیبرات
خلد الله ملکه و یجری فی البحار الفلک حفظه جشن ابدال آراسته بحسن جمال بر
کمال شده بقید کتابت و احاطهٔ عبارت در آمد چون اندیشه از رهنمونی این نسخه بر
در دل راه یافته و از آنجا درون خانهٔ شتافته مضمرات ضمیر را در می یابد
بنابران باب الضمیر نامش نهاده اند عجب تر آنکه سال فرخنده فال ترتیبش
که یکهزار و هشتاد و شش هجری باشد نیز ازین نام خجسته فرجام بر می آید

ای که خواهی راز دل جوئی نسخهٔ بهر تو کرده ام تحریر گشت باب الضمیر نام
از آن که ازین در رسی درون ضمیر هرچه در دل کسی

۱۰۸۶

سال ... ضمیر ... کشی ... (marginal note, faint)

پنهان دارد آشکارا تو میبکنی لقـریر
طرفه تر آنکه سال تالیفش هم زمانش شده
است جلوه پذیر خورشید اشت از روش طبع این
سخن طراز و هنر پرور آن نکته پرداز آن دارد
که اگر بموجب مخوای الانسان مرکب بالنسیان
سهوی ونسیانی صادر شده باشد بذیل عاطفت
پوشیده زیور اصلاح بپوشانند تا این معنی
باعث اجر عظیم و ثواب جسیم خواهد بود ان الله
یحب التوابین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین

برحمتک یا ارحم
الراحمین

نفع او در ترکیب ... شد در ... مقرر است

شعر بدرستی ... ندارد
عیب ... بپرداز

محفوظ الدوله

۲ ای که روی دلت براه هداست — درد جانت همیشه نام خداست

ای که در هر دو عالمی مقبول — در دلت نیست جز بیاد رسول

ای که قرب خدا ترا هوس است — در دلت حب چار یارت بس است

ای که خواهی دلت شود خورسند — دل خود را با اهل بیت ببند

ای دلت کرد رشد پیراست — اعتقادت درست یا پیراست

ای که مانند عرش تا فرش است — دل پاکت نمونهٔ عرش است

ای که فوق سپهر منزل تست — تارک عرش کرسی دل تست

ای که طبعت همیشه محظوظ است — در دلت یاد لوح محفوظ است

ای که افراشتی پایهٔ علم — در دل خود ببند نقش قلم

ای که خورشید از تو پر نور است — دل تو جای بیت معمور است

ای که رای تو مهر رخشان است — اختری از دل تو تابان است

ای دل تست آفتاب منیر — هیچ در وی چگونه شد جاگیر

٧٣ ای که دور از تو جان بمیگردد　　در دلت آسمان همی گردد　٤

٧٢ ای که قدرت گرفته چرخ برین　　از تواضع گشته همه زمین　٢

٧١ ای که جانت بوش بها دارد　　در دل تو فرشته جا دارد　١

٧٨ ای که در حکم تست هر دو سرا　　ذوق بیت المقدس است ترا

٧٦ ای که خواهی طواف بیت حرام　　در دلت هست یاد کعبه مدام

٧٩ ای که بار سر سما دارا　　همچو دین در مدینه جا داری

٦١ ای که بر بت پرست میخندی　　دل چرا در کنشت می بندی

٦٣ ای که بیگانه گشته ز کنشت　　دل تو آشنا شده به بهشت

٦٥ ای که تخم امید میکاری　　بیم دوزخ چرا بدل داری

٦٤ ای که صوفی صفت صفا جوئی　　در ره میکده چه می پوئی

٦٢ ای که در کوی زهد ره داری　　روی در راه خانقه داری

٦٧ ای گرفت از دل تو فیض ظهور　　یافت از عنصرت عناصر نور

٦٩ ای جهان از وجود نعمت تست　　خلقت انس بهر خدمت تست

ای که از آدمیت انسانی تا کی نام جن میخوانی

ای که طبع تو از خطاست بری هست در شیشهٔ دل تو پری

ای که طبعت شهاب تابان است بر سر دیو آتش افشان است

ای که روی تو عالم افروز است روشن از رای تو رخ روز است

ای که چون ماه گشته مشهور در دل تست نام شب مستور

ای ز نور تو گشته روشن جمع روشنی از دل تو یافته شمع

ای ترا بس که علم معلوم است در دل تو کتاب مرقوم است

ای که طبع تو خرم و شاد است در ضمیر تو شهر آباد است

ای که فال تو سر بسر خالیست دل تو در عمارت عالیست

ای که لاله ز روی تو داغ است در خیالت تو غنچه باغ است

ای که چون صدر دشت رای است در دل تو هوای صحرای است

ای که از تیغ تو عدو است ستوه هست در دامن وقار تو کوه

۹۳ ای کف کشته آشنا سبحا — در دلت موج میزند دریا

۹۴ ای که طبعت بریست از زشتی — دل تو کشته معبر کشتی

۹۷ ای که دست تو گوهر افشانست — در دلت جوش ابر نیسان است

۹۱ ای بپایت سران فتاده زفرق — بر سر دشمنت بیفتد برق

۹۵ ای دل دشمنت پر از غم باد — خاطرت چون بهار خرم باد

۹۸ ای که داری هوای آب گرزان — دور باد از گلشن تو خزان

۲۲ ای که کام دل تو در دست است — آنچه در دست تو بوشت است

۹۶ ای که بر بحر و بر ترا شاهی است — آنچه در دام تو بود ماهی است

۹۹ ای ترا هست لشکر ذوق شکار — در دلت میکند وحوش گذار

۲۴ ای که باز است پیش تو عصفور — در فضای دلت هوای طیور

۲۵ ای که برده خلق تو زبهشت — خوب بود بخاطرت گذر زشت

۲۳ ای ترا رتبه سلیمان است — مور بر سفره تو مهمان است

۲۷ ای دل خرمت بهشت شعار — مار را از بهشت دل بردار

۲۱ ای طبع خوشت سخن سنج است — مخزن خاطرت پر از گنج است

۲۸ ای که کاری تو روز و شب داد است — در دل تو شمار اعداد است

۲۹ ای که چشم تو جوهر جان است — در دلت جوهر درخشان است

۳۰ ای دلت با خرد هم آغوش است — طبعت از هفت جوش در جوش است

۲۶ ای که از حسن تست زینت زر — کردی آرایش دل از زیور

۳۵ ای که صاف آمده ترا سینه — در دلت رونمائیت آئینه

۳۴ ای که داری طریق دلداری — کحل بینش بچشم دلداری

۳۳ ای که از مه رخ تو نیکوئیست — دلت از عطریات خوشبوئیست

۳۲ ای که سیم و زر است حاصل تو — باشد از جنس پنبه در دل تو

۳۱ ای ز تو یافت مرهمی ریشم — در دل تست جنس ابریشم

۳۹ ای که رای تو باشد آئینه — در دلت جا گرفت پشمینه

۳۸ ای جهان از تو یافته هر علف — آرزوی دلت بود ز لفت

سنگار

قند

۶ ۳ ای که دست تو سیم و زر پاشد | چند جز پینه در دلت باشد

۱۲ ای تنت در امان ز آفات است | دل تو مزرع نباتات است

۵ ۱ ای که انبار پاست حاصل تو | غله پاپاشد بجز من دل تو

۴ ۱ ای که از گلشن نکوکاری | میوهٔ خوش بکام داری

۱۳ ای که دلهای خلق منزل تست | لذت صنبس شیر در دل تست

۱۸ ای که وصفت برون ز تحریر است | در دل تو نهان عقاقیر است

۷ ز ای که داری بخوان نعمت دست | در دلت اشتهای اطعمه است

۱۱ ای که ذوق تو روز افزون است | در ضمیر تو ذوق معجون است

۹ ۱ ای که خورشید و ماه جام تو شد | اشربه ذوق بخش کام تو شد

۱۶ ای که رای تو مهر تنویر است | در ضمیر تو نقش تصویر است

۲ ۴ ای که مانی بصورت ارژنگ | طبع رنگین تست مایل رنگ

۵ ۴ ای ملک تو انگبین شاهی | از ظروف تهی چه میخواهی

۱۸

۴۰ ۴ ای زنامت جهان پرآوازاست   در دلت ذوق نغمه سازاست

۴۱ ۴ ای که عیش و نشاط حاصل تست   نغمه پنهان به پرده دل تست

۴۲ ۴ ای که جای تو برتر از عرش است   آنچه تمهید کرده فرش است

۴۳ ۴ ای ز تیغ تو خصم لرزانست   اسلحه باشد آنچه پنهانست

۴۴ ۴ ای که خواهد دلت سرافرازی   دل خود را مبند در بازی

۴۵ ۴ ای که رنج نهاده دل خویش   خاطر خود مکن بباطل ریش

۴۶ ۴ ای بجان و دل تو یاد مدام

یاد حق والسلام والاکرام

تمت تمام شد کار من نظام شد

۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴

نوشته بماند سیه بر سفید   نویسنده را نیست فردا امید

با الهی بده تو توفیقم   تا شب و روز در عمل کوشم

تحریر فی السابع   روز سه‌شنبه وقت نماز پیشین روز

برآمده از دست شکسته رقم کمترین بیراگا بانجام و تمام رسید

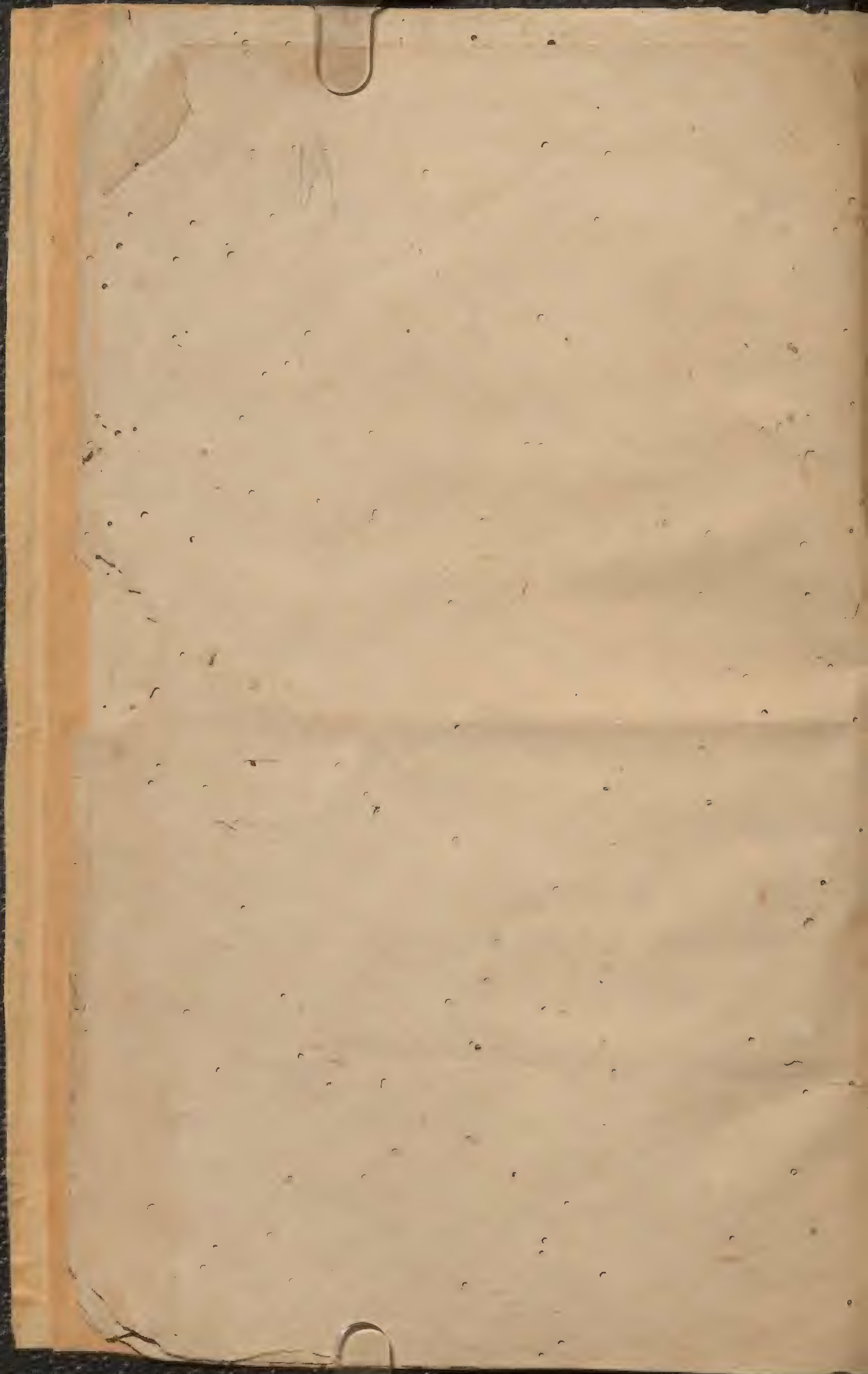
ک	ی	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا
۲۰	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

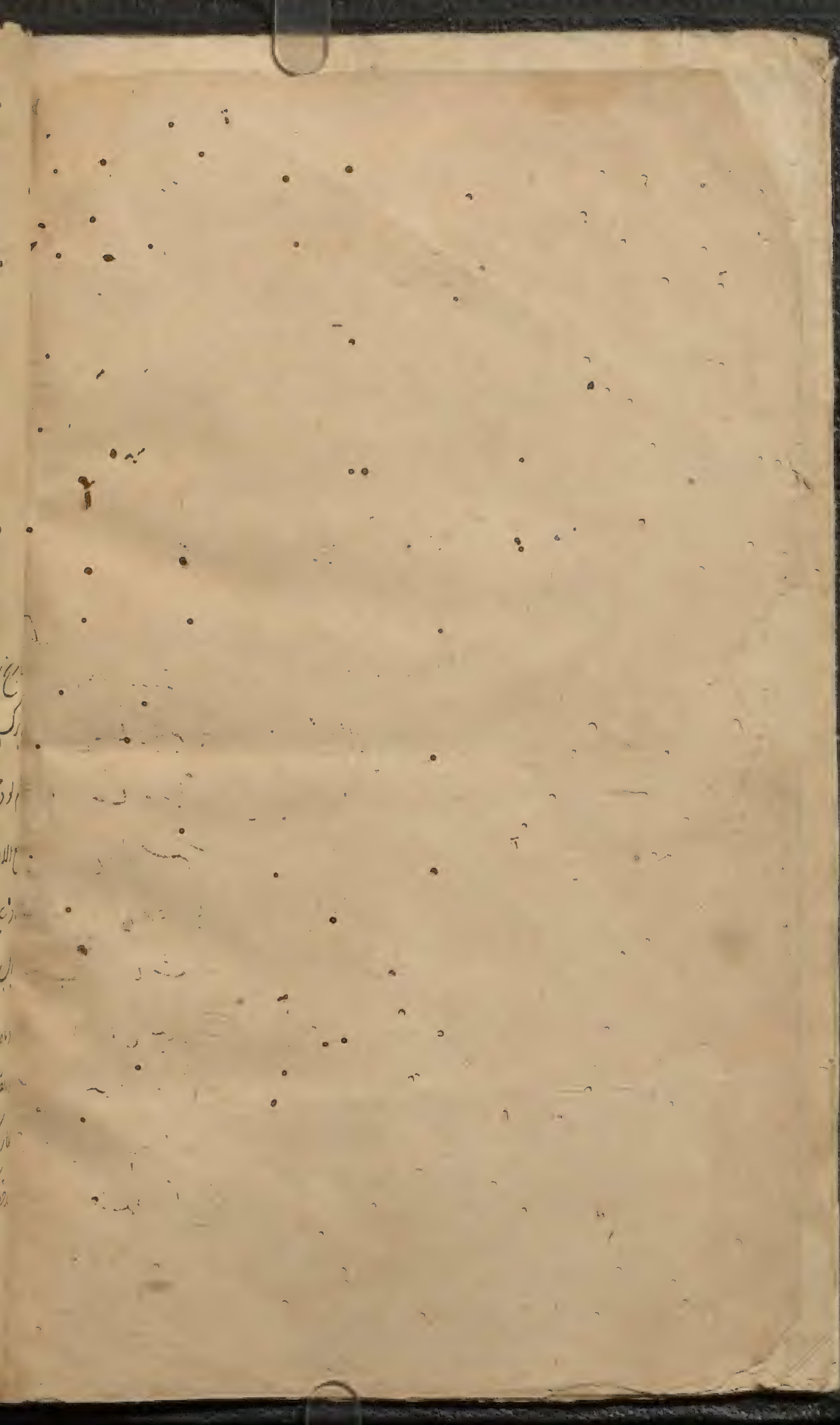
ق	ص	ف	ع	س	ن	م	ل
۱۰۰	۹۰	۸۰	۷۰	۶۰	۵۰	۴۰	۳۰

ظ	ض	ذ	خ	ث	ت	ش	ر
۹۰۰	۸۰۰	۷۰۰	۶۰۰	۵۰۰	۴۰۰	۳۰۰	۲۰۰

غ
۱۰۰۰

[illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم

ـج بر ماه ز دو روز بد | بود هوشیاری مگویم ششم
ـرکس که کاری بود ایت ورزد | نماید نهایت نیابد دگر
ـم بود چهارم و یازده | صفر اول و ششم کن نظر
ـع الاول اند و سیوم بستم | ز دهم الیکم یازده نیز بر
ـادی الاول دو و یازده | ده و چهارده در دوم ای پسر
ـجب یازده باشد و سیزده | کند چارده بیست شعبان گذر
ـود ماه رمضان سیوم بیستم | به شوال شش دان و بیست پسر
ـه ذالقعده در دوم وان سیومی | به ذی الحجه ششم و هشتم نگر

ـر کاری که خواهد که کار و نکنیم تا جای مقرر روم باید که باین بار نگاه
ملاحظه بکنید و در تاریخ سعد را اسر انجام و بد بهتر بود

از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منقول است که در هر سال بیست و چهار روز نحس است
چنانکه هر فرزندی که درین روزها متولد شود بمیرد و هر که درین روزها بیمار شود شفا نیابد
و هر که درین روزها بجنگ رود کشته شود و هر درختی که درین روزها نشاند خشک شود
و هر کاری که درین روزها آغاز کنند با تمام نرسد و نگاه داشتن این روزها از لوازمات است
و آن اینست محرم چهارم و یازدهم صفر یکم و ششم ربیع الاول دهم و سیوم ربیع الاخر یکم
یازدهم جمادی الاول دهم و یازدهم جمادی الاخر اول و چهارم رجب
یازدهم و سیزدهم شعبان چهارم و بیستم رمضان شریف سیم و بیستم شوال سیم و بیستم
ذی القعده دوم و بیستم ذی الحجه سیم و بیستم شیخ جلال الدین سیوطی در اثبات
احوال قیامت رساله نوشته و با احادیث و اخبار بطرق متعدده بیان نموده
حاصلش این است که تمام مدت عمر دنیا از زمان حضرت آدم علیه السلام تا آن قیامت
هفت هزار سال است و بعثت حضرت علیه السلام در آخر هزار ششم است و بقای
امت حضرت محمد زیاده از هزار است و تا پانصد نخواهد رسید و آمدن امام مهدی
قبل دجال بعض هفت سال است و آمدن دجال بر سر صد خواهد بود و ماندن او
چهل روز ماندن حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چهل سال و بعد از ماندن
ماندن مردم صد و بیست سال و هر دو [illegible] صد سال و ماهی و دو نفخ چهل سال
والله سبحانه اعلم بالصواب بدانکه در هر ماه هفت روز نحس بد
و نحوست هستند سه و پنج سیزده شانزده بیست و چهارم بیست و پنجم
١٣ ١٦ ٢٤ ٢٥

که خواهی که در دنیا فارغ چون [illegible] و کوهی
نظر [illegible] بیدن [illegible] و [illegible] خوابیده

اگر آن عمل ابرو جهان نشسته باشد
[illegible] ملکه باشد

هوا که دولت دنیا همچو بیدار دل باشد
که برابینده [illegible] زبانی

زمین خاکی [illegible] زبان [illegible]
بغیر از [illegible] در بزم ما [illegible] باشد

یاران وصل [illegible] باشد
[illegible]

شعر کمال [illegible] نادر باشد
تحفه [illegible]

[illegible] شمع [illegible] افروخته باشد
[illegible]

[illegible] دو عالم [illegible]
[illegible] دل [illegible] باشد

[illegible] باشد

وحید
غیر نظارهٔ آن زلف که نهانی باشد
نیست یاری که مرا آفت جانی باشد
هر مرا از جا نبرد گلعذاری بعد از ورگ
در دلم بگذرد و دوری داغی باشد

وحید
کمال عشقبازان از جمال دیگر است
چو رنگ چهرهٔ پروانه بال دیگر است
خیال در دل از شوق دارم ...
که چون برق برانداز در خیال ...

طرزی
غم گریبانم بسوی وحشت جا میکشد
چشم ... پای ... در دامان صحرا میکشد
نالهٔ پروانه ...
عشق از ...
در قبای ...
برای ...
در ...
لذت ...
هر قدر ...
در دل ...
زنگ ...
شیشه ...
جاهلان ...
انتقام ...

الفت ... میکند دل را ...
اغوای صفرا ...

خار ... شکسته ...
... قامت ...
عشق ...
دارم ...

